



درس تفسیر سوره مبارکه مدثر جلسه ۴

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً (۱۱) وَجَعَلْتُ لَهُ مَالاً مَمْدُوداً (۱۲) وَبَنِينَ شُهُوداً (۱۳) وَمَهْدَتْ لَهُ تَمْهِيداً (۱۴) ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ (۱۵) كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيداً (۱۶) سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً (۱۷) إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ (۱۸) فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ (۱۹) ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ (۲۰) ثُمَّ نَظَرَ (۲۱) ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ (۲۲) ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ (۲۳) فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ (۲۴) إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ (۲۵) سَأُصْلِيهِ سَقَرَ (۲۶) وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ (۲۷) لَا تُبْقَى وَلَا تُذَرُ (۲۸) لَوْ آحَ لِلْبَشَرِ (۲۹) عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ (۳۰) وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَاناً وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ (۳۱)﴾

سوره مبارکه «مدثر» مثل «مزمل» که در اوایل بعثت نازل شده است، جریان جاهلیت را که در مکه مستقر بود، از یک سو؛ جریان اهل کتاب را که در صدد تضعیف بودند از سوی دیگر، جریان منافقانی که کم و بیش در آغاز مکه ظهور کردند، از سوی سوم و جریان استکبار را که سهم مؤثری داشتند از سوی چهارم؛ اینها را بررسی می‌کند.

در قرآن کریم فرمود انسان یا تمام هستی او در راه دین و حق و طراوت و حلاوت است یا تمام هستی او در راه باطل و شرارت و زیان و زیان‌باری است یا «بینهما» است؛ البته اکثری مردم «بینهما» هستند؛ اما آنها که تمام هستی آنها در راه حق است، حرفشان این است: ﴿إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱، نمونه بارزش وجود مبارک حضرت است که این ایام در کنار سفره آن حضرت هستیم، به تک‌تک حالات آن حضرت عرض ادب می‌کنیم، احترام می‌کنیم، سلام می‌کنیم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَتُبَيِّنُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّي وَتَقُتُّ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرْكَعُ وَتَسْجُدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ»^۲ سلام بر وقتی که می‌نشینی، سلام بر وقتی که بلند می‌شوی، سلام بر وقتی که رکوع می‌کنی، سلام بر وقتی که سجود می‌کنی، سلام بر آن وقتی که قرائت قرآن داری، دعا داری، مناجات داری، بر تک‌تک حالات تو سلام، این همین است! آن که در قرآن آمده: ﴿إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي﴾ یعنی همه شئون من «لِلَّهِ» است. ما هم به تک‌تک حالات وجود مبارک حضرت عرض ادب می‌کنیم، این رحمت است از صدر تا ساقه، این برای این.

در مقابل عده‌ای هستند که تک‌تک شئون آنها نفرت است و عذاب است و غصه است؛ مثل همین ولید^۳ این ولید را ذات اقدس الهی فرمود ما خلق کردیم، دیگری که در خلقت او دخیل نبود. هر چه هم خواست به او دادیم، بیشتر از آن مقداری که دیگران دارند به او دادیم. به او مال فراوان دادیم، فرزندانی دادیم که همه‌جا با او هستند. بخواهد سفر برود، بخواهد حضر برود، این‌طور نیست که حالا او را تنها بگذارند یا کم باشند، بعضی‌ها در سفر باشند، نه! فقط در سفر باشند، نه! ﴿بَنِينَ شُهُودًا﴾: شاهدند، حاضرند. این «شَهِدَ» در قبال «حضر» نیست؛ نظیر آیه صوم که

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۲.

۲. الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص ۴۹۳.

۳. تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۴، ص ۴۹۳.

﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾^۴ «من شهد»؛ یعنی کسی که حاضر بود و مسافر نبود، او باید روزه بگیرد. این

«شهد»؛ یعنی «حضر» در قبال سفر، اما این ﴿بَيْنَ شُهُودًا﴾ در قبال آن معنا نیست؛ یعنی فرزندان او هنوز نزد او

حاضر هستند. نه! فرزندان شاهد، ناظر، آماده، به کار، در سفر باشند، در حضر باشند، بعضی سفر باشند و بعضی

حضر باشند، شاهدند، بارزند، ظاهرند، تمام نیازهای او را در مسائل تجاری یا غیر تجاری انجام می‌دهند: ﴿بَيْنَ

شُهُودًا﴾ و نه تنها آنها را مسائل مالی فراوانی دادیم، همه چیز را برای او آماده کردیم.

یک وقت است که کسی مالی دارد در دسترس او نیست یا فرزند دارد در دسترس او نیست، نه هم اموالش شاهدند

هم فرزندان شاهدند؛ لذا ﴿مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا﴾؛ همه آماده هستند. این آمادگی فرزند به شهود تعبیر شد، آن آمادگی

اموال که کثیر هستند مال ممدود، به عنوان مَهَّد و آماده؛ مالش آماده است.

یک وقت است کسی مال دارد؛ اما ریال ندارد، کسی از او نمی‌خرد. این از آن قبیل نیست یا مال دارد، مشکل ریالی

ندارد؛ ولی در دسترس او نیست. این هم از آن قبیل نیست. بخواهد کالا داشته باشد، دارد. بخواهد نقدینه داشته باشد،

دارد. بخواهد با آن تجارت کند، در دسترس اوست. فرزندان او بخواهند حاضر باشند، مسافر باشند، بنین شهود، اموال

شهود، همه امکانات شهود، ﴿مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا﴾، اینها را دادیم.

اما از این به بعد مثل یک جهنم که به جهنم گفته می‌شود: ﴿هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾^۵، این «هل من

مزید» دارد، این مثل جهنمی است که سیر نمی‌شود. دیگر از این به بعد ما به او بیشتر نمی‌دهیم، چرا؟ برای اینکه همه

امکانات را ما به او دادیم، او از همه امکانات علیه دین ما و مکتب ما سوء استفاده کرده است: ﴿ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ﴾

از این بیشتر نمی‌دهیم، چون همه آزمایش‌ها را کردیم. چرا؟ برای اینکه نه تنها عنید است، این عنید صیغه مبالغه

۴. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۵. سوره ق، آیه ۳۰.

است، یک عناد ویژه‌ای نسبت به مکتب دارد: ﴿إِنَّهُ كَانَ لَآيَاتِنَا عَنِيدًا﴾، ما همه امکانات را دادیم، او هم همه شرارت‌ها را کرده است. ما او را نفسگیر عذاب می‌کنیم؛ مثل اینکه کسی را بخواهند ببرند بالا. کسی را بخواهند ببرند بالا بدون اکسیژن اینکه نمی‌تواند زندگی کند نفس او بند می‌آید. ما این را به این صورت «صَعُود» عذاب می‌کنیم، نفسگیرش می‌کنیم؛ مثل اینکه کسی را بخواهیم ببریم بالا، ﴿كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ﴾، که قبلاً خوانده شد همین بود؛ مثل اینکه کسی بخواهد برود بالا، چطور نفس او بند می‌آید؟ این هم همین‌طور است. ﴿سَأَرْهِقُهُ صَعُودًا﴾.

حالا برهان مسئله؛ ادعا این بود که این عنود است، دشمن است، چرا؟ چرا دشمن است؟ دشمنی او چیست؟ دشمنی او این است که همان‌طوری که مردان الهی تمام شئون آنها در راه دین صرف شد، این‌گونه از افراد استکباری تمام شئونش علیه دین به کار برده می‌شود؛ هم از اموالشان، هم از اولادشان، هم از اتاق فکرشان، هم از رفتارشان، هم از گفتارشان، هم از نوشتارشان، همه! تحلیل می‌کند، بعد می‌فرماید ما یک جهنم داریم که عصاره تک‌تک اینها به یک صورت در جهنم درمی‌آید. شما اینها را فهرست کنید که او چند کار کرده، بعد می‌فرماید در جهنم این آتش هم با او چند کار می‌کند، چون هر کاری از اینها به صورتی درمی‌آید.

متنی را قرآن ذکر کرده، بعد آن را شرح داده است. متن این است که هیزم جهنم خود ظالمین هستند: ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾؛^۶ هیزم جهنم همین آقای اختلاسی است که گُر می‌گیرد. این همین شخص خودش گُر می‌گیرد. آن آتش هم از بیرون نیست، از درون است: ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾؛^۷ این گُر می‌گیرد. این در دنیا چند تا کار می‌کرد علیه دین؟ تک‌تک اینها را قرآن کریم ترسیم کرد که پوستش این‌طور، گوشتش این‌طور، استخوانش این‌طور، وجهش این‌طور، چرا؟ برای اینکه در دنیا با پوستش بد کرده، با گوشتش بد کرده، با قدرتش

۶. سوره جن، آیه ۱۵.

۷. سوره هز، آیات ۶ و ۷.

بد کرده، با مالش بد کرده، با حرف زدنش بد کرده، تشریح می‌کند؛ یعنی اول یک متن دارد که ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾، بعد این تک‌تک اوصاف آتش را ذکر می‌کند، این تک‌تک اوصاف آتش را در برابر تک‌تک کارهای او، چه در اتاق فکر او، چه در برخورد با افرادی که با او موافق هستند، چه در برخورد با خود مکتب، چه در برخورد با مؤمنین، اینها را ذکر می‌کند، حساب تسویه می‌شود. چرا صورتش را این کار می‌کنند؟ چرا چهره‌اش را این کار می‌کنند؟ چرا دست و پایش را این کار می‌کنند؟ برای اینکه او با همه اینها علیه دین کار کرده است.

نتیجه اینکه یا انسان به تمام هستی او دین می‌شود، نشانه آن هم همین «زیارت آل‌یس» است. یا با تمام هستی خود ضدّ دین می‌شود؛ مثل همین ولید. آن وقت درباره جهنم که فرمود: ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾، در پایان سوره مبارکه «بقره» هم دارد که اما اگر از مقربین بود: ﴿فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ﴾،^۸ ما هیچ دلیل نداریم که بگوییم اینجا «لام» محذوف است؛ یعنی «فله روح»، نه! اگر در طرف بد خود شخص می‌شود هیزم، در طرف خوب هم خود شخص می‌شود روح و ریحان، معطر، لازم نیست از عطر استفاده کند. این می‌شود معطر. لازم نیست که جامه خوبی در بر کند، بشود مزین، خود او زیباست: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ﴾، «نضارت» با «ضاد»؛ یعنی طراوت. لازم نیست که خود را مزین بکند، خودش تر و تازه است. لازم نیست جامه خوب بپوشد، مزین بشود، گرچه جامه خوب هست؛ اما او خود مزین است، برای اینکه زینت او از درون اوست. از درون او این به بیرون می‌جوشد؛ مثل اینکه عذاب کفار از درون آنهاست.

حالا این تحلیل قرآنی است. پس مسئله دارایی‌هایی که فرمود به او دادیم، خلقت او را فرمود من تنها خلق کردم. این چیزهایی که من به او دادم، من تنها به او دادم؛ اما او با همه اتاق‌های فکری خود علیه دین من دارد قیام می‌کند. آن وقت من چه کارش می‌کنم؟ ﴿فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَرًا * ثُمَّ قُتِلَ﴾، مرگ بر او! مرگ بر او! این همین است.

این ﴿إِنَّهُ فَكَّرَ﴾ و تقدیر کرد، اندازه‌گیری کرد که چه بگوید و چگونه اندازه بکند. با مردم چه بگوید، با همفکرانش چه بگوید؟ چه بهانه‌ای دربیآورد؟ این خود درباره قرآن گفت اعلایش آن است، ادقش این است، اسفلش این است، صدرش این است، ذیلش این است، این کتاب را به عظمت ستود، ادیب آن عصر بود. این «سبعه معلّقه» شناس بود. این‌طور نبود که یک آدم عادی باشد. حالا گفت این همه این راه‌ها را می‌خواهد ببندد، این شعر است، او نمی‌تواند بگوید این شعر است. برای اینکه خود قبلاً گفته بود این «سبعه معلّقه» و امثال آن که من دیدم، این چیزی دیگر است؛ اما الآن که علیه دین دارد حرف می‌زند، نمی‌تواند بگوید شعر است. ناچار است که بگوید یک آدم ساحری، حالا یا یادش داده یا او خود سحر کرده، این قول یک آدم - معاذالله - وحی و فرشته و اینها نیست، یک؛ این آدم هم ساحر است یا از ساحر گرفته، این دو. این حرف بشر است نه حرف خدا، این فنّ علمی نیست، این سحری است که مأثور است و منقول است و به دست این و آن افتاده، حالا امروز به دست این افتاده است، این خلاصه حرف اوست. فرمود چرا ما تک‌تک حالات او را ذکر می‌کنیم؟ برای اینکه تک‌تک اوصاف جهنم را می‌خواهیم تشریح کنیم.

پس این چند بخش است، یک بخش آن این است که من به تنهایی او را آفریدم و تنهایی مال ممدود دادم و تنهایی به او بنین شهود دادم، به تنهایی تمهید کردم، اموالش را، فرزندانش را. او توقع زائد دارد، ما آن توقع زائدش را انجام ندادیم. چرا توقع زائدش را انجام ندادیم؟ برای اینکه او عنید است. این صیغه مبالغه است، او خیلی با دین بد است

و این کسی که خیلی با دین بد است، من کاری با او می‌کنم که نفسگیر بشود؛ مثل اینکه بخواهد بالا برود. چرا؟ برای اینکه این فکر کرد که چگونه با دین مقابله کند، اندازه‌گیری کرد، بگوید ادبیات است، شعر است: ﴿فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَرٌ﴾ * ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَرٌ. حالا از اتاق فکر درآمده، می‌خواهد حرف خود را به جامعه منتقل کند، چه کار کند؟ اولاً قیافه گرفته، یک‌طور خاصی به مردم نگاه کرده، بعد عبوس کرده، بعد «بَسَرَ» دارد. این «بَسَرَ» با «سین» دو حالت است: یکی مربوط به چروک صورت است، می‌گویند عبوس کرده است. یکی به آن رنگ پوست صورت است، می‌گویند «بَسَرَ». این «بَسَرَ» همان‌طوری که در سوره مبارکه «قیامت» آمده است «بَسَرَ» با «سین»، ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ * وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ * تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ﴾^۹، این «بَسَرَ» دو بار در قرآن ذکر شد: یکی همین سوره «مدثر» است، یکی هم در سوره «قیامت». «باسره» با «سین» در قبال «ناضره» است. «نضارت»؛ یعنی طراوت.

در آن خطبه وجود مبارک حضرت در «خیف منا»، در مسجد منا که فرمود: «نَصَرَ اللَّهُ»، طبق بعضی از نسخ،^{۱۰} «نَصَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها وَبَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَبْلُغْها»^{۱۱} طبق بعضی نسخ دیگر که حضرت، یعنی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مسجد خیف منا فرمود: خدا یاری کند کسی که حرف مرا بشنود و به جامعه منتقل کند یا چهره او را شاداب کند. «نضارت» آن طراوت چهره است: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ﴾، «صاد ضاد»؛ یعنی با طراوت است و وجوهی هم ﴿يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ﴾، این «باسره» با «سین» در قبال آن «نضارت» است، مربوط به چروک صورت نیست؛ اما آن عبوس شدن و عبوس کردن، مربوط به چروک صورت است که فرمود: ﴿ثُمَّ عَبَسَ﴾

۹. سوره قیامت، آیات ۲۲-۲۵.

۱۰. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۷، ص ۳۶۵.

۱۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۰۳.

یک؛ ﴿وَبَسَرَ﴾، دو؛ رنگ پوست صورتش به یک نحو و چروک صورتش هم یک نحو دیگری شد. وقتی کسی بخواهد عبوسانه حرف بزند، چروک صورتش را تغییر می‌دهد.

این در اتاق فکر بود حالا می‌خواهد خلاصه فکر خود را، چون صاحب نظر بود نزد عده‌ای، مطاع بود نزد عده‌ای، حالا می‌خواهد اعلام کند که مثلاً قرآن کریم چیست. هم چروک صورتش را تغییر داد: ﴿عَبَسَ﴾، هم رنگ صورتش عوض شد: ﴿بَسَرَ﴾، ﴿ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ﴾، این تک تک اینها را می‌گوید تا تک تک کارهای جهنم را هم شرح بدهد که آتش این کار را می‌کند، این کار را می‌کند، آن کار را می‌کند، برای اینکه او این کار را کرده، این کار را کرده، این کار را کرده است! پس معلوم می‌شود تک تک اینها به آن صورت درمی‌آید، این طور نیست که انسان مواد خام را بیاورد بعد بگوید شما بسوزان یا از جای دیگر هیزم بیاورد.

فرمود: ﴿وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾،^{۱۲} همین بت‌ها را، همین سنگ‌ها را ما می‌سوزانیم، شما را هم می‌سوزانیم. یک عده هم ﴿وَقُودُ النَّارِ﴾^{۱۳} هستند که قبلاً هم مشخص شد که یک عده حطب هستند، یک عده وقود. «الوقود: ما تُوقَدُ بِهِ النَّارُ»^{۱۴} آتشزنه یا آتشگیره است. آنها که زمینه آتش جامعه را فراهم می‌کنند، اینها ﴿وَقُودُ النَّارِ﴾ هستند که در قرآن نمونه‌های اینها را ذکر کرد، فرمود: ﴿آلَ فِرْعَوْنَ﴾^{۱۵} که اینها ﴿وَقُودُ النَّارِ﴾ هستند؛ لذا در قیامت هم ﴿يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ﴾^{۱۶} در دنیا باعث سوخت و سوز دیگران شدند. در قیامت هم اول اینها می‌روند جهنم، دوم اینها.

۱۲. سوره انبیاء، آیه ۹۸.

۱۳. سوره آل عمران، آیه ۱۰.

۱۴. لسان العرب، ج ۳، ص ۴۶۶.

۱۵. سوره بقره، آیه ۴۹ و ۵۰؛ سوره آل عمران، آیه ۱۱ و ...

۱۶. سوره هود، آیه ۹۸.

در اینجا تک تک حالات این ولید را ذکر می‌کند تا تک تک حالات جهنم را ذکر بکند. فرمود این شخص، یعنی این ولید، ﴿نَظَرَ﴾؛ طوری نگاه کرد، نگاه مهربانانه، مؤدبانه، عمیقانه، عالمانه نبود، نگاه شرورانه بود، این یک؛ ﴿ثُمَّ عَبَسَ﴾؛ چروک صورتش فرق کرد، دو؛ ﴿وَوَسَّرَ﴾؛ رنگ پوست صورتش فرق کرد، سه؛ ﴿ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ﴾؛ از دین و مکتب و از همه اینها رو برگرداند و مستکبرانه دارد نتیجه اتاق فکر را بازگو می‌کند. چه شد با همه این تشریفات؟ ﴿فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ﴾؛ ما بررسی‌های نهایی که کردیم، دیدیم که این جز سحر چیزی دیگر نمی‌تواند باشد - معاذ الله - «مأثور»؛ یعنی منقول. این سحری است که از دیگران به او رسیده است! حرف بشر است، حرف وحی و خدا نیست، یک؛ ادبیات و علم و فنون نیست، یک فنون علمی نیست؛ بلکه سحر است، دو؛ از جای دیگر آورده است، سه. سحر است، مأثور است، قول بشر است، اینهاست.

﴿إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ * إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾. این کلمه «بشر» در همین صفحه سه بار ذکر شد. یک بار «بشر»؛ یعنی فرد عادی. یک بار «بشر»؛ مثل «بشرة»؛ مثل «تمر و قمر»، «ثر و ثمره» که یکی جنس است، یکی فصل است. ما یک «بشرة» داریم و یک «بشر». یک «تمر» داریم و یک «قمر». آن «قمر»؛ یعنی یکی. «تمر» جنس است. اینکه دارد: ﴿إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾؛ یعنی یک شخص معمولی گفته است؛ اما آنجا که در پایان این بخش یعنی آیه ۳۱ دارد: ﴿وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ﴾؛ یعنی این حقوق بشر است. جامعه بشری نیازمند به این قانون است.

پس آنجا که می‌گوید «بشر»؛ یعنی یک آدم معمولی این حرف را زده است. در پایان که دارد: ﴿وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ﴾؛ یعنی این حقوق بشر است، حرف بشر است، برای جوامع بشری است؛ چه در ملی و محلی که مربوط به مسلمین است، چه در منطقه‌ای که مربوط به مسلمین و موحدان، مثل اهل کتاب، یهودی و مسیحی و اینها است، چه در سطح بین‌الملل که بخش سوم است؛ اعم از مسلمین و مسیحی‌ها و یهودی‌ها و زرتشتی‌ها و ملحدان و مشرکان

عالم. در سه بخش قرآن برنامه خود را به جهان اعلام کرد، بعد فرمود: ﴿وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ﴾ این حقوق بشر است. حالا بر فرض کسی مسلمان نبود، موحد نبود، نباید بی‌راهه برود و نباید راه کسی را ببندد. این حقوق بشر است. در آن قسمت‌هایی هم که قرآن کریم دستوری به مشرکین می‌دهد، این است. بارها عرض شد که یک سلسله دستورهای مخصوص نماز است که گرچه همه مکلف هستند؛ اما به مسلمین می‌گوید نماز این طور است، روزه این طور است، مثلاً! یک بخش مربوط به موحدان است که اعم از مسلمین و یهودیان و اینهاست که با موحدان سروکار دارد. یک بخش هم مربوط به بشر است.

فرمود آنچه مربوط به بشر این است: ﴿لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ﴾،^{۱۷} این بخش سوم یعنی بخش سوم؛ امور بین‌المللی است؛ یعنی چه مسلمان، چه کافر، چه مشرک، چه کمونیست، حق کسی را ضایع نکنید. ما نه کلمه‌ای بالاتر از «شیء» داریم، چون جزء اهم مفاهیم است و این شیء به اشیاء جمع بسته شد. فرمود با هر کسی زیر این آسمان معامله می‌کنی، راست معامله بکن! جنس می‌خواهی بفروشی، جنس می‌خواهی بخری، تعهد داری، کم داری، می‌خواهی برای کسی سخترانی کنی، همین‌طور نرو حرف بزنی! می‌خواهی منبر بروی، حتماً باید عالمانه و محققانه قبلاً آیه‌ای یا روایتی، همین‌طور بروی منبر، با کافر این کار را نکن، چون مستمعین هم حق دارند، به هر حال وقت دارند، وقت صرف کردند. همین‌طور؟! دست به قلم می‌کنی، می‌نویسی! دهن باز می‌کنی حرف می‌زنی؟! ﴿لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ﴾، می‌خواهی برای اینها حرف بزنی، وقت اینها را صرف بکنید، چیزی بگو که به درد اینها بخورد. اگر - معاذالله - کسی بی‌مطالعه منبر رفت، بی‌مطالعه حرف زد، بی‌مطالعه درس گفت، حالا به عنوان اینکه من این کتاب را چند بار درس گفتم، حفظ هستم، نه‌خیر! شاید الآن یک مطلب جدیدی باشد، حق هیچ کسی را ضایع نکن! این

کاری به مسلمان ندارد، این کاری به کافر ندارد، همه «الناس»، شامل جهانی است، شمول جهانی دارد، هم شیء مخصوصاً اشیاء. فرمود به هیچ کسی دروغ نگوی! به هیچ کسی خلاف نگوی! این می شود: ﴿ذِكْرِي لِلْبَشَرِ﴾. این می شود حقوق بشر. اگر در سوره «فرقان» دارد: ﴿لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾^{۱۸} همین است. اگر در همین سوره دارد ﴿إِلَّا ذِكْرِي لِلْبَشَرِ﴾؛ یعنی حقوق بشر است، همین است.

بنابراین حالا اگر کسی مسلمان نبود، به هر حال نیازمند به قرآن است. این بیان نورانی سیدالشهداء (سلام الله علیه) که فرمود: «إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ»؛ همین است. این حکم شرعی را حضرت فرمود. این قول معصوم در قتلگاه هم حجت شرعی است: «إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أحراراً فِي دُنْيَاكُمْ»^{۱۹}، این حکم شرعی است. این خودش قرآن ناطق است، آن وقتی هم که حرف می زند؛ چه زنده، چه شهید شده، چه سر بی بدن، چه بدن بی سر، مثل قرآن حرف می زند. این خاصیت قرآن ناطق بودن است: «إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أحراراً فِي دُنْيَاكُمْ»، این همین ﴿إِلَّا ذِكْرِي لِلْبَشَرِ﴾ است، این حقوق بشر است.

این کلمه بشر سه بار در این سوره ذکر شد؛ آنجا که دارد: ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾؛ یعنی آدم عادی. آنجا که دارد: ﴿لَوْ أَحَاطَ لِلْبَشَرِ﴾؛ یعنی «بشره»، که «بشر و بشره»؛ مثل «تمر و تمره» است. اینجا که دارد: ﴿مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْبَشَرِ﴾؛ یعنی حقوق بشر و حقوق جهانی. حالا آمده این کار ولید را، تک تک این کارها را کرده، تک تک آثاری که جهنم با او دارد را حالا یکی، پس از دیگری دارد ذکر می کند. می فرماید: ﴿سَأُصْلِيهِ سَقَرَ﴾، ما یک «صلی» داریم، یک «تصلیه» داریم، یک «اصلاح». «صلی»؛ همان روسوزی است: ﴿يُصْلِي النَّارَ الْكُبْرَى﴾^{۲۰}. این ثلاثی مجرد است. آن

۱۸. سوره فرقان، آیه ۱.

۱۹. اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۲۰.

۲۰. سوره اعلیٰ، آیه ۱۲.

ثلاثی مزید، باب تفعیل، درون سوزی و روسوزی است ﴿تَصْلِيَةٌ جَحِيمٌ﴾^{۲۱} که باب تفعیل است. خود شخص که نمی رود، این را در جهنم می اندازند. این می شود «اصلی». «اصلی» ﴿سَأْصَلِيهِ﴾ هست که باب افعال است. «صلی» که ثلاثی مجرد است آمده، «تصلیه» که باب تفعیل است آمده، آنها فرق ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید برای روسوزی و درون سوزی است. بعضی ها همان روسوزی هستند، سیئات کمتری دارند، بعضی درون و بیرونشان باید سوخته شود، می شود ﴿تَصْلِيَةٌ جَحِيمٌ﴾.

در اینجا فرمود: ﴿سَأْصَلِيهِ سَقَرٌ﴾، بعد فرمود: ﴿وَمَا أَذْرَاكَ مَا سَقَرٌ﴾، نمی دانید که چیست! اولاً این ﴿لَا تُبْقَى وَلَا تَذَرُ﴾، دوتا سالبه کلیه است؛ هر که رفت سالم نماند، این یک؛ و هر کسی رفت چیزی از او نماند، این دوتا. این دوتا سالبه کلیه است همه و همه جا! هیچ کسی نیست که در جهنم برود و گوشه ای سالم بماند، این یک و هیچ کسی نیست که در جهنم برود، چیزی از او سالم بماند، چون در دنیا یک مقدار خاکستر می ماند، آنجا خاکستر هم نمی ماند. ﴿لَا تُبْقَى﴾، یک؛ ﴿وَلَا تَذَرُ﴾، دو؛ یک چنین چیزی است، چون این وقتی از درون باشد، دیگر خاکستری درست نمی کند. ﴿لَوْاحَةٌ لِلْبَشَرِ﴾، این در دنیا آمده، قیافه گرفته، عبوس کرده، یک؛ چروک داده است. ﴿وَبَسَرٌ﴾، رنگ صورتش را عوض کرد به صورت غضب و عصبانیت و امثال آن درآورد، دو؛ اینجا هم رنگ پوستش به آن صورت درمی آید، چرا؟ چگونه؟ برای اینکه ﴿عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ﴾، نوزده نفر مسئول جهنم هستند که در بخش های قبلی فرمود: ﴿وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً﴾ که ﴿عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظُ شِدَادٍ﴾،^{۲۲} در بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه)

۲۱. سوره واقعه، آیه ۹۴.

۲۲. سوره تحریم، آیه ۶.

است که هر وقت اینها عصبانی بشوند، شعله گُر می گیرد.^{۲۳} ببینید! این طور نیست که حالا قدری نفت بریزند، گازوئیل بریزند یا هیزم بیاورند، همین که این فرشته عصبانی شد، این شعله بیشتر می شود.

این شد؟ چرا این کار را می کنیم؟ چرا نوزده نفر؟ وقتی که این آیه نازل شد که اینها نوزده نفر هستند، همین ولید گفت که هفده نفرش را من کفالت می کنم، دو نفرش را شما! او خیال کرد که نوزده نفر از این مأموران عادی هستند! فرمود ما در کتاب های آسمانی گفتیم فرشته هایی که مسئول جهنم هستند، نوزده نفر هستند، اصلاً آن کتاب ها را وجود مبارک پیغمبر ما ندید. یهودی وقتی ببیند که در اینجا سخن از نوزده نفر است، ایمان می آورد که پیغمبری که اصلاً تورات را ندید، حرفی را می زند که موسای کلیم آن حرف را آورده است: ﴿لَيْسَتَيْنِ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾. ما آنجا گفتیم نوزده نفر هستند، مصلحت چیست؟ چند نفر هستند؟ این حساب خاص خود را دارد و اما الآن که ما می گوئیم نوزده نفر هستند، برای اینکه این یهودی بداند که اصلاً وجود مبارک پیغمبر در تمام مدت عمر تورات را ندید. در این قسمت فرمود: ﴿فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَائْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾،^{۲۴} فرمود ما که اصلاً تورات را ندیدیم. شما توراتی را که در خانه هایتان پنهان کردید، در بیاورید، ببینید همین حرفی که من می گوئیم، هست یا نه؟! ﴿فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَائْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾، این حکمی که من می گوئیم، همین است که خدا در تورات شما گفته است. فرمود این برای آن است. حسابی در عالم است، نظمی در عالم هست، هر کدام یک مأموریتی دارند، هر کدام مظهر اسمی از اسما غضب الهی هستند. اینها فرشته هستند، یک؛ نام خاصشان نوزده نفر است، دو؛ در کتب آسمانی هم آمده، سه؛ یهودی هم باور می کند، این چهار؛ مگر کسی که اهل این حرف ها نباشد که اینها - معاذ الله - همیشه اینها بودند.

۲۳. نهج البلاغة (للصبيح صالح)، خطبه ۲۶۷: «إِذَا غَضِبَ عَلَى الثَّارِ حَطَمَ بَعْضُهَا بَعْضًا لِقَضَائِهِ وَإِذَا زَجَرَهَا تَوَكَّتْ بَيْنَ أَيْدِيهَا جَزَعًا مِنْ زَجَرَتِهِ».

۲۴. سوره آل عمران، آیه ۹۳.

﴿عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ﴾ * وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً ﴿﴾، قَبْلًا هُمْ كَفْتِم: ﴿عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ

اللَّهُ مَا أَمَرَهُمْ﴾، این طور هستند. ﴿وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا﴾، ما آزمایش کردیم: ﴿لَيْسَتِيقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا

الْكِتَابَ﴾، اینها که یهودی هستند، مسیحی هستند، تورات دیدند، انجیل دیدند، اینها همه حرف‌ها پیش خودشان است،

جای دیگر نگفتند که عدد فرشته‌های جهنم نوزده نفر هستند. اینها تا بفهمند این حرف را همان کسی که تورات

فرستاده، همان کس قرآن را فرستاده است. همان کس که موسی (علیه السلام) را فرستاده، همان کس بود که حضرت

را فرستاده است: ﴿لَيْسَتِيقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ يَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا﴾، هم مزید ایمان هست، هم مزید درجه

است که ﴿زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾.^{۲۵} در بحث‌هایی که بین سوره «آل عمران» و «انفال» بود، فرق بود. قبلاً ملاحظه فرمودید

بعضی‌ها ایمانشان که زیاد می‌شود: ﴿زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾، بعضی‌ها ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾.^{۲۶} یک؛ بعضی‌ها ﴿هُمْ دَرَجَاتٌ﴾.^{۲۷} دو؛

این طور نیست آن که در سوره «آل عمران» هست با سوره «انفال» است، یک جا «لام» ذکر شده باشد، یک جا «لام»

حذف شده باشد! «لام» حذف نشد، خود شخص می‌شود درجه. ما هیچ دلیل و روایتی، سندی یا آیه قرآنی نداریم

که «لام» حذف شده باشد. اگر یک عده خودشان حطب جهنم هستند، یک عده خودشان درجه بهشت هستند.

یک بیان نورانی از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) است که تقریباً ۲۷ یا ۲۸ روایت است شاید هم

بیشتر، دو تا روایتش به این مضمون است: «أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ»؛^{۲۸} آن «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلَى بَابِهَا»؛^{۲۹} آن ۲۶ یا ۲۷

روایت به این صورت است؛ اما دو تا روایتش به این صورت است: «أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَ هِيَ الْجَنَّةُ وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ

۲۵. سوره انفال، آیه ۲.

۲۶. سوره انفال، آیه ۴.

۲۷. سوره آل عمران، آیه ۱۶۳.

۲۸. الأُمَالِي (للصَدُوق)، ص، ۳۸۸.

۲۹. التَّوْحِيد (للصَدُوق)، ص ۳۰۷؛ الأُمَالِي (للصَدُوق)، ص، ۳۴۵.

بَابُهَا»؛ من شهر حکمت هستم و این شهر بهشت است. حالا اینها تشبیه است یا نه! ما نمونه‌اش را که از آن طرف دیدیم. اگر یک عده خودشان می‌شوند جهنم متحرک، این در بخش پایانی سوره مبارکه «فجر» دارد که جهنم را آن روز می‌آورند: ﴿وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ﴾^{۳۰} این معلوم می‌شود جهنم منقول است. حالا خدا نکند ما از نزدیک برویم، نمی‌خواهیم هم برویم ببینیم! اما دیگر در این جاها نگفت که چاله‌ای است، این که در آیه دارد این است که جهنم را می‌آورند، کشان کشان فرشته‌ها این جهنم را می‌آورند. حالا چندین جهنم دارد؟ ممکن است. منقول است و غیر منقول دارد؟ ممکن است. هر دلیلی که داشتیم «آیتاً و روایتاً علی الرأس»؛ اما این آیه سوره مبارکه «فجر» دارد که جهنم را می‌آورند.

پرسش: ... همین جا که الان بشر گناه می‌کند آتش در آنجا ناله می‌کند.

پاسخ: بسیار خب! ولی منظور این است که از این آیه پیداست که جهنم را کشان کشان می‌آورند: ﴿جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ﴾، اینها هم نعره می‌زند.

اگر این‌طور می‌شود، حالا ما آنها را نفهمیدیم، نفهمیدیم! ولی این قدر هست که هر چه می‌کنیم می‌یابیم. این برای ما آموزنده است و هرگز هم از بین نمی‌رود. هیچ چیزی از بین نمی‌رود. اگر - خدای ناکرده - قلبی را رنجانیدیم، به کسی بد کردیم، «بد کنی بد آیدت جَفَّ الْقَلَمُ»،^{۳۱} کار خوب کردی، نتیجه خوب می‌گیری. این فراموشمان نشود! می‌بینید الآن تک‌تک حالات این ولید را حضرت ذکر کرد، تک‌تک اوصاف جهنم را هم ذکر کرد، آنجا ﴿عَبَسَ وَ بَسَرَ﴾ شد، چروک دارد، آنجا صورتش را عوض کرده، اینجا هم گفته آتش جهنم پوست را این کار می‌کند، گوشت را این کار می‌کند! فرشته‌ها هم همین‌طور هستند، نوزده نفر هستند تا اینکه با ارقام اینها اهل کتاب آشنا بشوند.

۳۰. سوره فجر، آیه ۲۳.

۳۱. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بخش ۱۳۵.

﴿وَيُزَادُ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾، این را تکرار کرده که تو به برای چه شک می‌کنی؟

عدد فرشته‌های جهنم نوزده نفر هستند، در هیچ‌جا نبود و کسی هم نگفت و کسی هم نشنید، فقط در تورات شما که

در خانه‌هایتان نگه داشتید، همین است! خود انسان هم وقتی اوّل می‌آید تعجب می‌کند که این نوزده نفر هستند؛ یعنی

چه! و چرا ذات اقدس الهی حالا رقم فرشته‌های مسئول جهنم نوزده نفر هستند؟! خیلی از چیزها را آدم نمی‌داند.

خود قرآن می‌فرماید ما این را گفتیم تا یهودی بفهمد که آنچه در تورات فرموده همین است؛ لذا دو بار از اینها نام

می‌برد: ﴿وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ﴾،

کافر که خبر ندارد. می‌گوید این عدد نوزده چیست؟ برای اینکه او که نمی‌داند تورات چیست؟ پیغمبر چیست؟

موسای کلیم (سلام الله علیه) چیست؟ نمی‌داند که ما خواستیم با همین رقم بفهمانیم گوینده تورات و قرآن یک نفر

است. او که نمی‌فهمد!

﴿وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾،

ملاحظه فرمودید این هدایت و اضلال پاداشی و کیفری است. خود قرآن دارد این ﴿ذِكْرَى لِلْبَشَرِ﴾، ما هیچ کسی را

بدون هدایت نفرستادیم. هدایت ابتدایی مقابل ندارد؛ یعنی در سوره مبارکه «بقره» که ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ

الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ﴾؛^{۳۲} این ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾ که مقابل ندارد؛ اما این هدایت پاداشی و این گرایش، ببینید بعضی‌ها

همین که موقع اذان شد، دلشان می‌تپد برای نماز اوّل وقت. این گرایش است، دیگران هم می‌خواهند نماز بخوانند؛ اما

آن‌طور نیست که بی‌تاب باشند. وجود مبارک امام مجتبیٰ (سلام الله علیه) وقتی خواست «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» بگوید

«تَرْتَعِدُ فَرَائِضَهُ»^۱ دو پهلوی ایشان می لرزید. همه ما غماز هم می خوانیم، او یک طور دیگر است، این یک طور دیگر است. این هدایت پاداشی یک گرایش است، یک محبت است، یک شوق است. این را فرمود ما به بعضی ها می دهیم. این نتیجه عملشان است. «ضالالت»؛ یعنی او را رها می کنیم به حال خود. خداوند ضلالت ابتدایی ندارد - معاذالله - که کسی را گمراه بکند. هدایتش ابتدایی است؛ اما الآن اگر کسی بی راهه رفته او را رها می کند به حال خود، کسی را که او رها بکند، می افتد.

فرمود: «كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ»، اضلال مطلقا ابتدایی نیست. هدایت بله! هدایت دو قسم است: هدایت ابتدایی، هدایت پاداشی، اما اضلال حتماً کیفری است. «يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»، این «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» همان هدایت پاداشی است. «وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ»، حالا ما این نوزده نفر را اینجا گفتیم، کلّ عالم: «لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»،^۲ آن بیان نورانی حضرت امیر یک بیان حساسی است که فرمود بدانید که «جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ»^۳ جُنُودُهُ؛^۳ آن وقت ما چگونه می توانیم معصیت بکنیم؟! حضرت فرمود تمام اعضا و جوارح ما و شما سربازان او هستند. این اگر خواست - معاذالله - کسی را بگیرد، حرفی آدم می زند، رسوا می شود. جایی می رود، رسوا می شود. مالی را می گیرد، رسوا می شود. کاری را انجام می دهد، رسوا می شود. با دست ما، با پای ما، با چشم ما، با گوش ما، با اعضا و جوارح ما، ما را می گیرد. از جای دیگر لشکرکشی نمی کند. فرمود شما این هستید؛ لذا مبارزه با خدا فرض ندارد، نه فرض محال است! کسی بخواهد با دستش، با پایش مبارزه کند؛ یعنی چه؟ خود این دست و پا که سربازان

۱. الأُمَالِ (للصَدُوقِ)، ص ۱۷۸ و ۱۷۹؛ «أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) كَانَ أَعْيَدَ النَّاسِ فِي زَمَانِهِ وَأَزْهَدَهُمْ وَأَفْضَلَهُمْ وَكَانَ إِذَا حَجَّ حَجَّ مَاشِياً وَرَبَّماً مَتِى حَافِياً وَكَانَ إِذَا ذَكَرَ الْمَوْتَ بَكَى وَإِذَا ذَكَرَ الْقَبْرَ بَكَى وَإِذَا ذَكَرَ الْبُعْثَ وَالتُّشُورَ بَكَى وَإِذَا ذَكَرَ الْمَمَرَّ عَلَى الصُّرَاطِ بَكَى وَإِذَا ذَكَرَ الْغُرُضَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ شَقَّ شَهْقَةً يُعْشَى عَلَيْهِ مِنْهَا وَكَانَ إِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ تَرْتَعِدُ فَرَائِضُهُ...».

۲. سوره فتح، آیه ۴.

۳. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۱۹۹.

او هستند. همان وقتی که این شخص شروع کرده علیه دین این کار را بکند، این دست و پای او دارد او را می گیرد؛ حالا چه وقت دادش درمی آید معلوم نیست؛ مثل آدمی که ناپرهیزی می کند بعد به یک (بیماری) بدخیمی مبتلا می شود، این از همان اول بیماری شروع شده بود. اینجا هم می فرماید: ﴿وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ﴾ این معارف و آیات ﴿إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ﴾، این بشر یعنی جوامع بشری «من الاولین و الآخِرین»، همگانی و همیشگی، با آن کلمه دوبار که یکی «بشر»؛ یعنی «بشرة»؛ مثل «تمر و تمرة»، یکی آن که دارد: ﴿إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾، یعنی فرد عادی.

«و الحمد لله رب العالمین»